

نگارش به مثابه سلوک

جلسه ۱۰۳. مرگ آگاهی

آقای منصور براهیمی. ۹۷/۰۲/۱۱

1. چشم می‌کشاید. پشت فرمان ماشین خوش‌سفری نشسته‌اید و حالا که از یک چرت کوتاه برخاسته‌اید احساس می‌کنید سبک و راحت شده و به نشاط آمده‌اید.

2. عید نوروز، در ایامی که جاده‌ها از شلوغی به در آمده‌اند، برای تمدد اعصاب و رفع خستگی عازم محلی خلوت، زیبا و دلنواز هستید. همراهان شما یک بزرگسال است که روی صندلی جلو نشسته و یک کودک که در صندلی عقب به بازی مشغول است. صمیمی‌ترین روابط خویشاوندی میان شما برقرار است (مثلاً: خواهر، برادر، و خواهر یا برادر کوچک‌تر؛ زن و شوهر و بچه؛ یا شوهر و زن و بچه؛ و یا ... اما در هر حال راننده شما هستید).

3. باران ملایمی می‌آید و هوا دلپذیر است. وقتی احساس خستگی کردید، ماشین را در یک پارکینگ خلوت نگه داشتید و چرت کوتاهی زدید. الآن کاملاً آماده‌اید که ساعت‌ها بدون خستگی رانندگی کنید. با خود فکر می‌کنید برنامه‌ریزی این سفر به عهده‌ی شما بود، شما هم به همه چیز خوب فکر کردید. به همین دلیل تا حالا کوچکترین مشکلی پیش نیامده است. این کار چون به عهده‌ی شما بود هیچ مشکل یا خرابی یا نقیصه‌ای نداشت، چون شما با دقت به همه‌ی ملزومات و نیازها فکر کرده و همه را تأمین کرده‌اید.

4. اما در همان حال که با تسلط و مراقبت کامل رانندگی می‌کنید، با خود می‌اندیشید که چرا در زندگی شما هیچ چیز درست نیست، انگار هیچ چیز سر جایش نیست، همه‌ی امور علیه شماست و انگار همه چیز بر ضد شما طرح‌ریزی شده است. در این ایام آن قدر تلخی و ناراحتی و نارضایتی روی هم تلنبار شد، که تصمیم گرفتید با بهترین هم‌سفرانی که می‌شناسید، به جایی بروید که برای مدت کوتاهی هم که شده، زندگی و مشکلات خود را فراموش کنید و نفس بکشید، نفسی بدون دغدغه و تشویش و سؤال!!

5. دو تصادف مرگبار در طول مسیر شما را نسبت به خودتان مطمئن‌تر می‌کند. این مردم با چه جرأتی با ماشینی حلبی و بدون تدارک کافی و بدون هر نوع برنامه‌ریزی عازم سفر می‌شوند. جا و ماشین و برنامه و رانندگی شما از هر نظر بی‌نقص است. سفر این مردم بی‌خیال به زندگی شما می‌ماند: سفری است برای خوشی که جز سختی و نکبت و مرگ نصیبی به همراه نمی‌آورد! این ماشین رهوار و مهارت و تجربه‌ی بالای شما در رانندگی غبطه‌انگیز است: کاش زندگی شما این قدر سنجیده و درست و حساب‌شده می‌بود.

6. نمی‌دانید چه شد که ماشین و خودتان را روی آب گل‌آلود و خروشان در حرکت دیدید. فقط به یاد می‌آورید که قبل از آن صدایی غریب، شبیه به نفخه‌ی صور، شنیدید، شاید هم تعبیر شما این بود. چون چنین صدای پر جلال و جبروتی را در طول عمر خود نشنیده بودید. اما شناور شدن به سرعت برق اتفاق افتاد. همراهان شما وحشت‌زده جیغ می‌زنند و ماشین اصلاً از شما فرمان نمی‌برد. با آن که جلوی ماشین زودتر توی آب فرو می‌رود و در نتیجه صدای شما که می‌کوشید هم‌سفران را به آرامش دعوت کنید و فریادهای وحشت‌زده‌ی همراه بزرگسال شما در صندلی جلو خاموش می‌شود، اما شما هم‌چنان صدای ضجه‌های دردناک کودک همراه را تا مسافتی نسبتاً طولانی می‌شنوید. او توانسته دست خود را به پنجره‌ی عقب که باز است قلاب کند و از خفه‌شدن خود جلوگیری کند. تمام مراحل دردناک و رنج‌آور تلاش کودک برای نجات خود و سرانجام خاموش شدنش در سیلاب بیرحم را می‌بینید و

می‌شنوید. چرا نمی‌توانید به او کمک کنید؟ آیا این عدالت است؟! این است رحمت؟! اگر شما مرده‌اید این چه دیدن و شنیدنی است؟

7. حالا به خوبی کالبدهای شناور خود و همسفران را در آب مشاهده می‌کنید. ولی چرا له شدن بدن خود را در میان درختان و تیرآهن‌ها و قطعات آسفالت احساس نمی‌کنید و چرا هیچ دردی عارض شما نمی‌شود. اکنون هر چه هست آگاهی است، حضور است و شهود. شما می‌توانید کل زندگی خود را احضار کنید. تمام زندگی و اعمال شما حضور دارند و شما، هم آن‌ها را مشاهده می‌کنید و هم در آن‌ها حضور دارید. سرگذشت شما مثل یک قصه از شما جداست، اما مثل خاطره‌ای زنده و نزدیک در تکتک لحظات آن حضور دارید و آن‌ها را با تمام وجود لمس و احساس می‌کنید.

8. حال که به سرگذشت خود می‌اندیشید نمی‌دانید چرا همه چیز درست، بجا و بحق است. هیچ شکاف، خلأ و نقیصه‌ای در آن نمی‌یابید. حتی مرگ شما و مرگ دردناک کودک، که زمانی شما را نسبت به عدالت الهی هم به شک انداخت، درست و بجا جلوه می‌کند.

9. بی‌آن که از ذهن توجیه‌گر خود مدد بگیرید، بنویسید که چرا در سرگذشت شما هیچ چیز نابجا یا نادرستی وجود نداشت. چرا وقتی می‌کوشید آن را درست‌تر و بهتر بنویسید، باز همین سرگذشت به دست می‌آید. سعی نکنید چیزی را توجیه کنید، سعی نکنید به اوهام و خیالات خوش‌بینانه پناه ببرید. سعی کنید زندگی و سرنوشت خود را چنان که هست ببینید و ترسیم کنید. اگر چیزی نابجاست و شما هم چنان آن را نابجا می‌یابید، از آن بگذرید و فقط به امور بجا و درست و بحق پردازید.